

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بهرام رحمانی  
۰۵ مارچ ۲۰۱۹

ویژه گزارشگران: سخن روز از بهرام رحمانی  
**انقلاب‌ها اجتناب‌ناپذیر اند!**



ارتش با ورود به شهر هیچ زندانی باقی نگذاشت. هرگونه دشمنی و مقاومتی سزاوار مرگ بود. حتی بسیاری از غیرنظامیان غیر مسلح هم اعدام شدند. کمون هم با اعدام گروگان‌ها انتقام گرفت. در بسیاری از مکان‌های تاریخی آتش‌سوزی‌های مهیب رخ داد. دفاتر دولتی و پولیس در آتش‌سوزی سوختند، تمام آرشیوها نابود شد. هوا بر اثر آتش‌سوزی مدام غیرقابل تنفس شد. هزاران نفر کشته شدند. هیچ‌کس حتی کودکان و زنان و بیماران هم از این کشتار عظیم جان سالم در نبردند. پس از پیروزی ارتش و رسای هم سخت‌ترین تلافی‌ها آغاز شد. هرگونه حمایت از کمون جرم محسوب می‌شد و هزاران نفر به این جرم دستگیر شدند. بسیاری از کمونارها پای دیواری گذاشته شدند و تیرباران شدند

\*\*\*\*\*

رفیق بهروز گرامی، با دروهای فراوان و تبریک پانزده سالگی شبکه اجتماعی وزین «گزارشگران». پانزده سال مبارزه بی‌وقفه! واقعا خسته نباشید. در این پانزده سال، من هم به‌نوبه خودم از همکاری با شمار رفیق عزیز، لذت برده و ممنونم. مقاله‌ای که خواسته‌اید بنویسم از این نوع همکاری‌های مشترک ماست. فکر کردم مطلب را به امر مهم انقلاب‌ها اختصاص دهم. انقلاب‌هایی که اجتناب‌ناپذیر هستند و نه با دستور حزبی و کسی آغاز و نه تمام می‌شوند. از این‌رو، موقعیت انقلابی در هر جامعه‌ای شرایط خاص اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی خود را می‌طلبد.

جامعه ما در قرن اخیر دو انقلاب بزرگ را از سر گذرانده است: انقلاب مشروطیت و انقلاب ۱۳۵۷. و اکنون نیز باز هم نسیم انقلابی در فضای ایران شروع به وزیدن کرده است و جدل کنونی نیز جدل آلترناتیوهاست. انقلاب‌های عظیم دوره‌های تاریخی گذشته، از جمله انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب‌های ۱۸۴۸ اروپا، ریزورجیمنتوی ایتالیا و کمون پاریس ۱۸۷۱، قرن بیستم شاهد انقلاب‌های بسیار از جمله انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، انقلاب مشروطه ایران ۱۹۰۶، انقلاب مکزیک ۱۹۱۰، انقلاب‌های ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب المان ۱۹۱۸، انقلاب چین ۱۹۴۹، انقلاب ویتنام، انقلاب‌های امریکای مرکزی و جنوبی، انقلاب ۱۳۵۷ ایران، و پاره‌ای از دیگر انقلاب‌ها بود. با آن‌که این انقلاب‌ها در زمینه‌های تاریخی متفاوت و به دلایل گوناگون صورت گرفتند و در نتیجه تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر دارند، اما تشابهات بسیاری را نیز در آن‌ها می‌توان دید. نظریه‌پردازان و تحلیل‌گران انقلاب‌ها آثار با ارزش متعددی را بر پایه نظریه‌های مختلف انقلاب عرضه کرده‌اند. در نوشته حاضر، پاره‌ای از مهم‌ترین انقلاب‌های جهان اشاره خواهد شد.

\*\*\*

تاریخ بشر، تاریخ مبارزه و کار و تلاش و انقلاب و شکست و پیروزی است. انقلاب برده‌ها بر علیه برده‌داران، انقلاب رعایا بر علیه اربابان و فئودال‌ها و نهایتاً انقلاب کارگران و محرومان جوامع بر علیه سیستم سرمایه‌داری! نهضت روشنگری قرن هجدهم میلادی، به‌سهم خود زمینه را برای واژگون‌کردن نظام اقتصادی پوسیده حکومت‌های سابق فراهم کرده بود. حمله‌های به‌حق امثال «ولتر» به قدرت‌مندان کلیسا و حکومت مطلقه، تلاش دیدرو و جان لاک و منتسکیو و... طرح نظریه حاکمیت مردم که از سوی ژان ژاک روسو مطرح شده بود... در کنار خالی شدن خزانه عمومی و فساد دستگاه نالایق و بیدادگر مالیاتی، مردم فرانسه را به ستوه آورد و وعده‌های پوشالی و اصلاحات مالی هم نتوانست آب رفته را به جوی بازگرداند. مردم بیدار شده بودند و ستم را تحمل نمی‌کردند. انقلاب کبیر و تاریخی فرانسه، از پاریس آغاز شد. روز ۱۴ جولای ۱۷۸۹، مردم خشمگین پاریس نخست به اسلحه‌خانه سلطنتی هجوم آوردند و سی هزار تفنگ سر پُر را مصادره کردند. سپس به زندان باستیل یورش بردند. باستیل زندان بزرگی بود در پاریس که شماری از مخالفان دولت و سلطنت در آن اسیر بودند. مدافعان باستیل به جمعیت تیراندازی کردند اما تأثیری در عزم و اراده مردم نداشت. نیروهای مردمی به داخل دژ سرازیر شده و باستیل را به آتش کشیدند. انقلابیون فرانسوی سقوط باستیل را فوران آزادی در دنیای نو توصیف کردند. چهارم اگست ۱۷۸۹، مجلس ملی حقوق فئودالی را لغو نموده و کمی بعد بیانیه حقوق بشر و شهروندان فرانسه را تصویب کرد. بر طبق این بیانیه، آزادی، یک حق طبیعی محسوب شده و تساوی تمام شهروندان در برابر قانون تضمین می‌گردد.

۱۵ اکتوبر ۱۷۸۹، کمبود مواد غذایی و شورش‌ها ادامه یافت. در همین روز، جمعیتی از مردم که اکثر آن‌ها را زنان تشکیل می‌دادند از پاریس به سمت قصر پادشاه در ورسای، راهپیمایی نموده و با خشم زیاد فریاد «نان نان» سر دادند. ما «گرسنه هستیم...»، «نان می‌خواهیم...»، «نان... نان...» و...

اگرچه انقلاب فرانسه در اصل علیه نجیبی فرانسه و بقایای فئودالیسم فرانسه بود ولی تظاهرکنندگان اعضای خانواده سلطنتی را دستگیر نموده و کشان‌کشان با خود به کاخ توپلری، در پاریس بردند.

دوم نومبر ۱۷۹۰، دولت دارائی‌های کلیسا را مصادره کرد.

۲۱ جون سال ۱۷۹۱، پادشاه و خانواده‌اش سعی در فرار از فرانسه داشتند، اما در مرز گیر افتادند و آن‌ها را به فرانسه برگرداندند.

۱۴ سپتمبر سال ۱۷۹۱، لوئی شانزدهم، قانون اساسی جدید را امضاء نموده و سلطنت مشروطه را پذیرفت.

اگست ۱۷۹۲، پادشاه عزل و دستگیر گردید و پس از آن پاکسازی‌های انقلابی آغاز گردید. ۲۲ سپتمبر ۱۷۹۲، در فرانسه انتخابات برگزار گردید و برای اولین بار در تاریخ آن کشور، هر فرانسوی از حق رای برخوردار است. حکومت در فرانسه جمهوری، و دولت مردمی اعلام کرد.

۲۱ جنوری ۱۷۹۳، لوئی شانزدهم به گیوتین سپرده شد.

سپتمبر ۱۷۹۳ پرونده‌سازان پیشین، صاحب انقلاب شده، دوره وحشت و ترور در فرانسه شروع می‌شود. خیلی‌ها به اتهام دشمن مردم، عامل نفوذی اشراف در انقلاب و مخالفان جمهوری اعدام می‌شوند. فهرست اعدامیان به انقلابی نامدار فرانسه دانتون هم رسید و او را هم کشتند. دانتون در هنگام رفتن به سوی گیوتین در مقابل خانه روبسپیر فریاد زد: «آهای روبسپیر یادت باشد تو هم به دنبال من خواهی آمد».

اگرچه انقلاب فرانسه در ۱۷۹۵، شکست خورد و در ۱۸۱۵ نابود شد، اما آثار و نتایج آن قابل انکار نیست.

به این ترتیب، انقلاب فرانسه (۱۷۹۹-۱۷۸۹)، یکی از چند انقلاب مادر در طول تاریخ جهان است که پس از فراز و نشیب‌های بسیار، منجر به تغییر نظام سلطنتی به جمهوری لائیک در فرانسه و ایجاد پیامدهای عمیقی در سراسر اروپا شد. آن دگرگونی بزرگ سرآغازی قدرتمند برای آزادی بشر از زنجیرهای سیاسی دنیای قدیم و به وجود آورنده جهان جدیدی بود که به همراه خود ظرفیت‌ها و فضاهای تجربه نشده بسیاری، از جمله حقوق شهروندی و حق مقاومت در برابر ستم را به ارمغان آورد. بنابراین، تاریخچه حقوق شهروندی به دوران انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم باز می‌گردد. همچنین حق شورش، یک ماه پس از آغاز انقلاب از طرف مجمع ملی فرانسه تصویب شد و بعداً به مقدمه قانون اساسی ۱۷۹۱ تبدیل گردید که در جهانی کردن اندیشه حقوق بشر نقش بسیار مهمی داشت. انقلاب فرانسه، حق «مقاومت در برابر ستم» را از جمله «حقوق طبیعی و غیر قابل نفی بشر» اعلام نمود.

کمون پاریس نیز از ۱۸ مارچ تا ۲۸ می سال ۱۸۷۱ بر شهر پاریس حکومت کرد. کارگران پاریسی با الهام از سیاست‌های مارکسیستی و اهداف انقلابی سازمان بین‌المللی کارگران (انترناسیونال اول)، به رهبری کارل مارکس و فردریش انگلس با یکدیگر متحد شدند تا حکومت وقت فرانسه را سرنگون کنند. حکومتی که در حفاظت از شهر مقابل محاصره دولت پروس شکست خورده بود. شورای انتخاب شده توسط کمون، سیاست‌های سوسیالیستی را تصویب کرد و بیش از دو ماه بر شهر حکومت کرد. پس از این دو ماه، ارتش فرانسه شهر را برای حکومت وقت پس گرفت. در طول باز پس‌گیری شهر توسط ارتش، حمام خونی راه افتاد که طی آن ده‌ها هزار پاریسی کشته شدند.

کمون پاریس پس از جنگی فاجعه‌بار میان فرانسه و پروس شکل گرفت. در جنوری ۱۸۷۰، ناپلئون سوم امپراتور فرانسه علیه دولت پروس بر سر منطقه راین اعلام جنگ کرد. بیسمارک، حاکم پروس به درگیری متمایل بود و می‌خواست به وسیله جنگ و با محوریت یک دولت متخاصم، مجموعه‌ای از کشورهای کوچک المانی زبان را به یک ملت واحد تبدیل کند. جنگ درگرفت، اما فرانسه نه تنها مقتضحانه در نبرد سدان شکست خورد و سدان را به پروس تسلیم کرد؛ بلکه ارتش پروس پاریس را هم به محاصره خود درآورد. همچنین ناپلئون سوم حاکم فرانسه دستگیر و روانه زندان شد.

در حالی که زمان چندانی از حاکمیت کمون در پاریس نمی‌گذشت؛ در ورسای، دولت ارتش را با زندانیان جنگی آزاد شده توسط پروس‌ها بازسازی کرد. پاریس دوباره محاصره شد و این بار توسط فرانسویان. ارتش ورسای با کمک شورشیان مخالف کمون چندین حمله را در خارج از دیوارهای شهر انجام داد و بمباران شهر را آغاز کرد. کمون هم، به نوبه خود، گروگان‌هایی اغلب از میان روحانیان گرفت. در ۲۱ ماه می دروازه‌ای در بخش شرقی شهر شکسته شد، ارتش ورسای به داخل شهر هجوم آورد و درگیری عظیمی آغاز شد که به هفته خونین مشهور است.

ارتش با ورود به شهر هیچ زندانی‌ای باقی نگذاشت. هرگونه دشمنی و مقاومتی سزاوار مرگ بود. حتی بسیاری از غیرنظامیان غیر مسلح هم اعدام شدند. کمون هم با اعدام گروگان‌ها انتقام گرفت. در بسیاری از مکان‌های تاریخی آتش‌سوزی‌های مهیب رخ داد. دفاتر دولتی و پولیس در آتش‌سوزی سوختند، تمام آرشیوها نابود شد. هوا بر اثر آتش‌سوزی مدام غیرقابل تنفس شد. هزاران نفر کشته شدند. هیچ‌کس حتی کودکان و زنان و بیماران هم از این کشتار عظیم جان سالم در نبردند.

پس از پیروزی ارتش ورسای هم سخت‌ترین تلافی‌ها آغاز شد. هرگونه حمایت از کمون جرم محسوب می‌شد و هزاران نفر به این جرم دستگیر شدند. بسیاری از کمونارها پای دیواری گذاشته شدند و تیرباران شدند. این دیوار امروز هم به نام دیوار کمونارها معروف است. هزاران نفر از سایر کمونارها نیز در ورسای محاکمه شدند. تا روزها و هفته‌ها مردان و زنان و کودکان بسیاری در زندان‌های موقتی ورسای اوضاع سختی گذراندند. آنان دیرتر محاکمه و تعداد بسیار زیادی به اعدام محکوم شدند. تعدادی از زندانیانی که به اعدام محکوم نشده بودند به کالدونیای جدید، جزیره‌ای در اقیانوس آرام، تبعید شدند.

آمار دقیق کشته‌شدگان مشخص نیست. در مجموع چیزی حدود ۳۰ هزار نفر کشته شدند و با احتساب مجروحین و تبعیدی‌ها ۴۰ هزار انسان زندگی‌شان تحت‌الشعاع حمله به کمون طی هفته خونین قرار گرفت. ۵۰ هزار نفر پس از این هفته اعدام شدند یا به زندان رفتند. کمون شکست خورد و پاریس تا پنج سال بعد از این حادثه هم تحت حکومت نظامی بود. امروز هم پس از حدود ۱۵۰ سال مبارزه کارگران و مردم پاریس برای دموکراسی و سوسیالیسم به‌عنوان نخستین انقلاب کارگری جهان گرامی داشته می‌شود.

با این وجود، انقلاب فرانسه توانست شرایط کاری کارگران را بهبود بخشد و استانداردهای کاری را بالاتر ببرد تا خانواده‌ها دیگر مجبور نباشند کودکان‌شان را بر سر کارهائی طاقت فرسا بفرستند. پس از انقلاب در ساختار حکومتی فرانسه، که پیش از آن سلطنتی با امتیازات فئودالی برای طبقه اشراف و روحانیون کاتولیک بود، تغییرات بنیادی در شکل‌های مبتنی بر اصول جدائی دین از سیاست، روشنگری، دموکراسی و حقوق شهروندی پدید آمد.

انقلاب‌ها، شورش‌ها و قیام‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه سال ۱۸۴۸ اگرچه سرکوب شد اما حیات سیاسی اروپا را تغییر داد. این حرکت‌ها که از شورش محلی جنوری ۱۸۴۸ در سیسیل ایتالیا آغاز شد و بعد از انقلاب فبروری ۱۸۴۸ در پاریس، سرتاسر اروپا را از کینه‌هاگ گرفته تا پالمرو، و از پاریس تا بوداپست گرفت، از گسترده‌ترین جنبش‌هائی است که تا آن تاریخ اروپا به خود دیده بود. (و بعد از آن هم ندیده است).

کشورهای زیادی درگیر آن شدند و بخشی از امریکای لاتین را هم تحت تأثیر قرار داد. ایامی که از آن صحبت می‌کنیم و اروپا در شورش و عصیان به سر می‌برد مصادف با سال ۱۲۲۷ هجری شمسی است که در ایران ناصرالدین شاه رخت سلطنت پوشیده و تاج‌گذاری کرده است.

زامداران مستبد پروس، روس و اتریش متحد شدند تا مخالفان خود را سرکوب کنند. آنان در مونشن گراتز Münchengrätz نشست گذاشتند و بر اصول اتحاد مقدس که سال‌ها پیش روی آن توافق شده بود، تأکید کردند. به‌زبان پیگر دوباره هم‌قسم شدند! قرارشان این بود که در شرایط اضطراری، دست به یکی کنند.

در تابستان ۱۸۴۸، شیخ انقلاب سیاسی - اجتماعی بر اروپای غربی افتاد. شورش‌ها این بار نیز از پاریس شروع شد و تمام اروپا به‌جز انگلستان و روسیه را متاثر ساخت. در برلین و فرانکفورت غوغا بود. یکی از دلایل بسیار مهم انقلاب ۱۸۴۸ المان، گسترش حس آزادی‌طلبی در سرزمین‌های المانی بود که پس از انقلاب فرانسه و جنگ‌های ناپلئونی ایجاد

شده بود. پرچم المان که سه رنگ و متشکل از رنگ‌های سیاه، قرمز و طلایی است، اولین بار در انقلاب ۱۸۴۸ معرفی شد. البته در المان با توسل به نیروی ارتش، خیزش مردم را سرکوب کردند.

انگلس در وقایع انقلاب ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ دوش‌به‌دوش نیروهای انقلابی در صحنه بود. وی مشاهدات و نظرات خودش را در دو کتاب تحت عناوین «جنگ دهقانی در المان» و «انقلاب و ضد انقلاب در المان» منتشر کرد. بگذریم...

موج انقلاب ۱۸۴۸ و اتیکان را هم گرفت. در رم، وزیر اصلاحات پاپ به قتل رسید. زیر پای پاپ سست شد و همه جا پیچید فرار را بر قرار ترجیح داده‌است. در ایتالیا علاوه بر آزادی‌خواهی، وحدت ملی هم در دستور کار بود.

در اتریش، مترنخ گریخت و فرارش تضعیف اتریش را به دنبال داشت. برعکس روسیه که از این شورش‌ها مصون مانده بود، به صورت یک دولت قدرتمند در اروپا قدم علم کرد.

انقلاب ۱۸۴۸ در سوئد، مخصوصاً در استکهلم شورش‌های سختی را برانگیخت. در سایر شهرها نیز ناآرامی اوج گرفت. در «یون شوپینگ» مقر استاندار را با سنگ کوبیدند.

در «اسکیل استونا» نساجان بخاطر نارضایتی از وضع زندگی، مسلح به چوب، چماق و سنگ به خیابان‌ها ریختند و

...

نسیم انقلاب ۱۸۴۸ در مجارستان هم وزید. مجاری‌ها استقلال خود را اعلام داشتند اما با هزاران سرباز روسی که تزار گسیل داشت و از کوهستان‌ها به مجارستان ریختند، سرکوب شدند و باز وین آقابالاسر شد. رهبران این انقلاب از جمله لایوش کوشوت، شاندر پتوفی و جوزف بم، در شمار رهبران ملی در تاریخ مجارستان هستند. جشن ظهور انقلاب ۱۸۴۸ مجارستان، در ۱۵ مارچ هر سال، یکی از سه جشن ملی مردم مجارستان است.

در سال‌های انقلاب از ۱۷۷۶ تا ۱۸۴۸، انقلاب امریکا در سال ۱۷۷۶، انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ و انقلاب ۱۸۴۸ اروپا، تنش‌ها و تحولات بسیاری رخ دادند که منجر به زایش برخی اندیشه‌های بنیادین در اندیشه سیاسی و اجتماعی شد.

جوامع غربی در این دوره به‌طور فزاینده‌ای به سمت صنعتی شدن، سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی حرکت کردند، دوره‌ای که می‌توان آن را دوران «مدرنیته» نامید.

انقلاب مشروطیت و مشروطه‌خواهی در ایران، انقلاب روسیه در ۱۹۰۵ و انقلاب مکزیک در آن سوی دنیا نیز تقریباً همزمان روی دادند.

در سال‌های پایانی حکومت ناصرالدین شاه قاجار، اوضاع ایران به تدریج رو به وخامت نهاد و با مرگ شاه اوضاع آشفته‌تر شد. مظفرالدین شاه که پس از کشته‌شدن پدر به سلطنت رسید فردی بیمار بود.

با ادامه اعتراضات مردم با دو مهاجرت و نیز خواسته مردم مبنی بر عزل عین‌الدوله و همچنین اندیشه تأسیس مجلس شورای ملی در افکار مردم شاه مجبور به برکناری عین‌الدوله شد و با تأسیس مجلس موافقت کرد.

پس از تهیه نظامنامه انتخابات و امضای آن بوسیله شاه انتخابات مجلس در شهریور ۱۲۸۵ هـ.ش برگزار شد و نخستین مجلس مشروطه در مهر ماه همان سال گشایش یافت این مجلس نوشتن قانون اساسی را به کمیته‌ای منتخب واگذار کرد. این کمیته به‌سرعت با بهره‌گیری از قوانین اساسی بلجیم و فرانسه قانون فراهم آورد و به امضای شاه رساند. شاه بیمار اندکی بعد از امضای قانون اساسی درگذشت و محمد علی شاه به سلطنت رسید.

در این زمان، اهداف و ماهیت جناح‌های مختلف آشکار می‌شد. گروهی از روحانیون تهران به رهبری شیخ‌فضل‌الله نوری به منظور رویارویی با گرایش‌های غیرمذهبی، مشروطه‌خواهان را به باد انتقاد گرفتند و با تجمع در حرم عبدالعظیم خواستار مشروطه مشروع شدند.

در زمان محمد علی شاه، متمم قانون اساسی تدوین شد و به امضای شاه رسید. این متمم که در آن حق نظارت پنج مجتهد بر قوانین در نظر گرفته شده بود. به اصرار روحانیانی مانند شیخ فضل‌ا... شکل گرفت.

محمد علی شاه برای رویارویی با مشروطه‌خواهان در پی بهانه بود و دولت روسیه نیز به‌عنوان حامی در کنار او قرار داشت. حمله به کالسکه شاه که برخی از مورخان آن را نقشه دربار شمرده‌اند بهانه‌ای مناسب در اختیار شاه نهاد. او در دوم تیر ماه ۱۲۸۷ هـ.ش به پیشنهاد لیاخوف فرمانده روسی قزاق‌ها فرمان حمله به مجلس را صادر کرد. هر چند در ظاهر همه چیز به سود شاه تمام شد ولی سرانجام تلاش ستارخان و باقرخان به فتح تهران و برکناری محمد علی شاه و به قدرت رسیدن فرزند دوازده ساله‌اش انجامید.

پس از آن، افول مشروطه آغاز شد حضور روس‌ها در شمال و انگلیسی‌ها در جنوب کشور و مداخلات بی‌اندازه آن‌ها که موجب ضعف قدرت مرکزی می‌شد. اعتماد به مخالفان مشروطه مانند عین‌الدوله، قدرت یافتن مجدد فرصت‌طلبان، خان‌ها و اشراف قدیمی، آغاز جنگ جهانی اول، قحطی‌های وسیع، عدم موفقیت دولت در تأمین امنیت و معیشت مردم و ناخشوندی فراگیر مردم، زمینه را برای ظهور دوباره استبداد فراهم ساخت.

در ادامه این وقایع، رضاشاه و سیدضیاء طباطبائی سر برآوردند. مجلس مؤسسان با رای به تغییر الغای سلطنت قاجار و در ادامه تأیید سلطنت رضاخان، عملاً نقض خلاف قانون اساسی و علیه مشروطه‌خواهان عمل نمود. در این بین، دولت‌های خارجی از این شرایط نهایت استفاده را بردند. رضاشاه نیز مجلس را، که نماد مشروطیت بود، تبدیل به یک نهاد تشریفاتی کرد. بدین ترتیب سرانجام مشروطه به سلطنت پهلوی ختم شد و تمام دستاوردهای انقلاب مشروطیت با کودتای رضاخان از بین رفت.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، به فرمانروائی تزارها پایان داد. پل اول که به جای مادر خودکاترین دوم به سلطنت رسید، مردی عجیب، خشن، و دشمن سرسخت انقلاب بود؛ وی علیه فرانسه وارد جنگ شد، سپس با انگلیس به هم زده خود را به بنایپارت نزدیک کرد اما عده زیادی از استبداد و خشونت او ناراضی بودند و او در سال ۱۸۰۱ به قتل رسید.

پسر او، الکساندر اول که به وسیله یکی از سیاستمداران سوئیس به نام لاهارپ پرورش یافته و بنابراین تمایلات آزادی‌خواهانه داشت با اقدامات پدر مخالفت کرد و دست به اصلاحاتی زد و در آغاز کار وزارتخانه‌ها و آموزشگاه‌هایی تأسیس کرد منتهی این اصلاحات به علت گرفتاری او در جنگ با فرانسه متوقف ماند. پس از صلح نیلوسیت و اتحاد با فرانسه، الکساندر به سوئد و ترکیه حمله برد و فنلاند و بسارابی را از آن‌ها گرفت؛ در قفقاز، ناحیه گرجستان در سال ۱۸۰۱ به تصرف روس‌ها درآمده بود و دولت ایران، داغستان و شیروان را به روسیه واگذاشت. تیرگی روابط فرانسه و روسیه به اردوکشی ناپلئون به روسیه و شکست فرانسه منجر شد؛ از این تاریخ الکساندر اول خود را نجات دهنده‌ی اروپا می‌انگاشت و طی چند سال، نفوذ و شهرت فوق‌العاده‌ای به دست آورد، ولی در عین حال، او از افکار آزادی‌خواهانه خود دست کشیده به عرفان و اشراق متمایل شد و سرانجام راه استبداد در پیش گرفت. در کنگره‌ی وین، قسمت بزرگی از لهستان به روسیه رسید.

سیاست اسپانیا در حال تحول و تغییر بود، این دولت ابتدا با فرانسه انقلابی به جنگ پرداخت و سپس با این دولت علیه انگلیس متحد شد و سرانجام هنگامی که ناپلئون می‌خواست برادر خود، ژوزف را به عنوان پادشاه بر اسپانیا تحمیل کند ۱۸۰۸، از فرانسه روی گرداند. در نتیجه این اقدام فرانسه، شورش هولناکی به وقوع پیوست و انگلیسی‌ها در اسپانیا مداخله کردند و چون شارل چهارم استعفا کرده و پسرشی فردیناند هفتم در فرانسه زندانی بود، حکومت به دست مجالس قانون‌گذاری (Cortes) افتاد و در سال ۱۸۱۲ قانون اساسی جدیدی بر اساس رعایت اصول آزادی، به وسیله

آن‌ها وضع شد. در سال ۱۸۱۳، فرانسویان سراسر خاک این شبه جزیره را تخلیه کردند و دولت اسپانیا از جنگ زیان فراوان دیده برد.

پرتگال که همیشه متحد انگلیس بود، سرنوشتی شبیه اسپانیا داشت چون این کشور هم به دست فرانسویان افتاد و به وسیله انگلیسی‌ها از خطر آن‌ها نجات یافت. پرتگال هم وضع اقتصادی بسیار بدی داشت.

ایتالیا یکی از کشورهای است که از جنگ‌های دوره انقلاب و جنگ‌های زمان ناپلئون صدمات فراوان دید. افکار جدید باسانی در این سرزمین انتشار یافت لیکن غرامت‌های سنگین جنگ و غلبه فرانسویان موجب نارضایتی و ناامیدی مردم گشت، آزادی‌خواهان از این حوادث، سخت متغیر شدند و نجبا و روحانیان بر حکام و شاهزادگان مخلوع افسوس می‌خوردند. دامنه نفوذ و قدرت فرانسه هر روز وسعت می‌گرفت؛ با نواحی که به خاک فرانسه ملحق شده بود مانند سایر شهرستان‌های فرانسه رفتار می‌شد و کشور سلطنتی ایتالیا هم تقریباً همین وضع را داشت؛ اوژن دوبوهارنه، نایب السلطنه ایتالیا، کاملاً مطیع ناپلئون بود ولی با این حال پیشرفت‌هایی حاصل شد چنان‌که در اوضاع مالی اصلاحاتی صورت گرفت، جاده‌ها، پل‌ها، کانال‌ها و بناهای عمومی ساخته شد، آموزشگاه‌هایی تأسیس گردید و بخصوص تعداد نفرات ارتش افزایش یافت.

هجوم فرانسه در سال ۱۷۱۹، اتحادیه سیزده کانتون سویس را به یک جمهوری متحد و متمرکز (جمهوری هلوتیک) که از آزادی مذهبی و برابری سیاسی برخوردار بود مبدل ساخت. دیگر کشور متحد یا تابعی وجود نداشت بلکه سویس دارای نوزده کانتون بود که هر یک به وسیله حاکمی (Prefet) اداره می‌شد. قدرت و حکومت مرکزی به یک هیأت مدیره (دیرکتور)، پنج وزیر، یک سنا و یک شورای بزرگ سپرده شده بود. ولی به محض اجرای قانون اساسی جدید که جنبه مدنی و غیرمذهبی داشت و طرفدار وحدت سیاسی بود شورش‌هایی درشوایتس، واله علیا ونیدوالد به‌موقع پوست که با مداخله فرانسویان آرام شد. در سال ۱۷۹۹، سویس به‌صورت میدان جنگ میان نیروهای فرانسوی، اتریشی و روسی درآمد و از این بابت خسارات زیادی به این کشور رسید.

منازعات سختی، میان کسانی که طرفدار وحدت سیاسی و اوضاع جدید بودند (Unitaires) و فدرالیست‌ها که می‌خواستند سویس را به کانتون‌های قدیم تقسیم کنند درگرفت و این منازعات در سال ۱۸۰۲ به جنگ داخلی شدیدی منجر شد. طرفداران وحدت شکست خوردند و اعضای دولت به لوزان گریخته از فرانسه کمک خواستند، بناپارت به مداخله پرداخت و در سال ۱۸۰۳ فرمانی به عنوان وساطت و میانجی‌گری صادر کرد؛ به موجب این فرمان قانون اساسی جدیدی طرح شد که قانون اساسی سابق و قانون جمهوری هلوتیک را سازش می‌داد: سویس به نوزده کانتون تقسیم شد یعنی سیزده کانتون قدیم به اضافه سن گال، گریزون، آرگووی، تورگووی، وو، تسن؛ قدرت قانون‌گذاری به‌دست دیت و قدرت اجرایی به دست شورای حکومتی که در یکی از کانتون‌ها تشکیل می‌یافت بود، محل تشکیل این شورا هر سال تغییر می‌کرد و رئیس آن عنوان لاندامن سویس را داشت و فقط شش کانتون برای تشکیل شورای حکومتی تعیین شده بود. فرمان وساطت بناپارت البته صلح و آرامش را در سویس برقرار ساخت ولی وظایف نظامی سنگینی بر عهده‌ی سویس که متحد فرانسه بود گذاشت. ژنو یک شهر فرانسوی شد، نوشتاتل را ناپلئون به مارشال برتیه داد و واله ضمیمه خاک فرانسه گردید.

در سال ۱۸۱۳، اتریشی‌ها وارد سویس شدند و فرمان وساطت ملغی گشت. کنگره وین، ژنو را که با تصرف اراضی دیگر وسعت یافته بود، واله، و همچنین اسقف نشین سابق بال و نوشتاتل را که امارت آن در دست پادشاه پروس باقی ماند، به سویس داد. دیت سویس شروع به کار کرد و منازعات شدیدی میان طرفداران اتحادیه‌ی قدیم، و هواخواهان اصلاحات درگرفت. این منازعات در نتیجه مداخله متحدین تخفیف یافت و سرانجام با فرمان ۱۸۱۵، سویس دارای

قانون اساسی تازه ای شد؛ به موجب قانون جدید، سوئیس تا حدی به وضعی که قبل از سال ۱۷۹۸، داشت بازگشت؛ تعداد کانتون‌ها به بیست و دو رسید، و از میان آن‌ها فقط سه کانتون به نوبت و به مدت دو سال وورور شناخته می‌شد؛ اختیار قانون‌گذاری در دست دیت بود؛ یک قشون فدرال تشکیل گردید و هر نوع اتحاد جداگانه‌ای ممنوع شد.

پس از قتل گوستاو سوم، پسرش گوستاو چهارم، که مانند پدر مستبد ولی کم‌هوش‌تر از او بود، به سلطنت سوئد رسید. این پادشاه در نتیجه جنگ‌هایی که با فرانسه و روسیه کرد، پومرانی و فنلاند را از دست داد و مردم ناراضی سوئد پس از خلع وی از سلطنت، شارل سیزدهم، عم او را به تخت سلطنت نشاندهند ۱۸۰۹ و دیت و سنا که اختیارات خود را در زمان گوستاو سوم از دست داده بودند، مجدداً صاحب قدرت شدند. چون شارل سیزدهم فرزندی نداشت، عده‌ای از سوئدی‌ها برای جانشینی او، مارشال برنادوت فرانسوی را در نظر گرفتند و او که در این کار توفیق یافته بود به اداره امور پرداخته، برخلاف آنچه انتظار می‌رفت سیاستی ضد فرانسوی در پیش گرفت و با متحدین، علیه ناپلئون اول همدست شد. وی نروژ را از تصرف دنمارک خارج کرد و این دو کشور حکومت خود را حفظ کردند، ولی دارای یک پادشاه و یک سیاست خارجی بودند.

دنمارک، ابتدا در جنگ‌های ناپلئونی بیطرف ماند، ولی حملات انگلیسی‌ها و دو بار بمباران کپنهاک او را به اتحاد با فرانسه واداشت. فردریک ششم که از سال ۱۸۰۸ به پادشاهی رسیده بود با تدبیر خاصی به اداره‌ی مملکت پرداخت و مردانی کاردان به کارها گماشت ولی محاصره بری صدمات زیادی به این کشور وارد ساخت و در سال ۱۸۱۴ برای مجازات اتحادی که با ناپلئون بسته بود نروژ را از او جدا کردند و فقط ایسلند و گروئنلند در دست دنمارک باقی ماند.

لشکرکشی بناپارت به مصر، روابط ترکیه و فرانسه را تیره کرد. چندی بعد این دو کشور با هم مصالحه کردند و ترکیه در جنگ‌های ناپلئونی شرکت نجست با این حال همیشه در معرض تهدید اتریش و روسیه قرار داشت و انگلیسی‌ها برای آنکه ترکیه را به جنگ با فرانسه وادارند به داردائل و اسکندریه حمله بردند لیکن از اقدامات خود نتیجه‌ای نگرفتند. سلطان سلیم سوم که در فکر اصلاح وضع ارتش و نیروی دریایی بود کوشید تا خدمت نظام اجباری را رواج دهد و قوای نظامی ترکیه را با تمرینات اروپایی آشنا سازد، منتهی بر اثر شورش سربازان که به خلع سلطان منجر شد ۱۸۰۷ از فعالیت‌های اصلاحی خود دست کشید.

در زمان سلطان محمود دوم، جنگ با روسیه از سر گرفته شد و روس‌ها که فاتح شده بودند از دانوب گذشته با عقد مصالحه بخارست ۱۸۱۲ بسارابی را از ترک‌ها گرفتند. امپراتوری عثمانی بسیار ضعیف به‌نظر می‌رسید: فرمانداران (بی) الجزیره و تونس مستقل شده بودند؛ محمدعلی، نایب السلطنه مصر، و پاشاهای سوریه و بغداد، اسماً مطیع سلطان بودند ولی هر چه می‌خواستند می‌کردند. ملل مسیحی بالکان شروع به نافرمانی کرده به حمایت روس‌ها چشم دوخته بودند. یونانیان به تشکیل انجمن‌هایی که هدفشان پیروی از سیاست روسیه و جلب کمک تزار روس بود پرداختند. با آنکه کنگره وین به کار ترکیه توجهی نشان می‌داد به حل این مشکل که به مسأله شرق معروف است، توفیق نیافت و رقابت دولت‌های بزرگ مانع حل این مشکل بود.

در عربستان، وهابی‌ها، شهرهای به اصطلاح مقدس را به تصرف درآورده به شام و عراق حمله بردند، محمدعلی از طرف سلطان مأمور جنگ با آن‌ها شد و عربستان و شهرهای مقدس را از خطر آن‌ها نجات داد.

در قفقاز، آخرین پادشاه گرجستان، کشور خود را در سال ۱۸۰۱ به روس‌ها واگذاشت. روس‌ها مینگولی وایمرتی را نیز تصرف کردند و شیروان و داغستان را از ایران گرفتند و به این ترتیب مالک سراسر قفقاز، به استثنای ناحیه چرکس که بی‌طرف مانده بود، شدند.

ایران در دوره قاجاریان، به ضعف و زوال گرائید و ترکستان نیز وضعی مشابه آن داشت.



در هند، انگلیسی‌ها به پیشرفت خود ادامه داده، سیلان را از تصرف هالندی‌ها خارج کردند و پس از شکست تیپو صاحب، قلمرو او را (میسور) گرفته، چند تن از امرا و شاهزادگان را به قبول حمایت خود واداشتند و مهرات‌ها را شکست دادند. اجرای این سیاست جنگجویانه با نایب السلطنه‌های هند بود و کمپانی هند به کارهای تجارتي و جمع مال و ثروت می‌پرداخت.

در هندوچین، پادشاه آنام، نگوین آن، تاي سون‌ها را بیرون راند و سپس با تصرف کشنشین و تونکن، تمام هند و چین شرقی را به اطاعت خود درآورد.

انگلیسی‌ها در دوره جنگ‌های ناپلئون، مستعمرات هالند در مالزی را متصرف شدند ولی بنا به تصمیم کنگره وین، آن‌ها را مجدداً در اختیار هالند گذاشتند.

در چین، در سال ۱۷۹۶، کیاکینگ به امپراتوری رسید و سلطنت او آغاز انحطاط بود. انجمن‌های سری، که هدفشان اخراج منچوها بود و آشوب‌هایی ایجاد کرد، تشکیل یافت. چینی‌ها تقریباً هیچ ارتباطی با اروپایی‌ها نداشتند و فقط پرتگالی‌های ساکن ماکائو، به تجارت با چین مشغول بودند.

دروازه‌های ژاپن هم، مانند چین، به روی اروپائیان بسته بود و در تاریخ سیاسی این کشور، واقعه قابل ملاحظه‌ای به چشم نمی‌خورد. حتی تمدن پیشرفته ژاپن‌ها، به‌نظر دچار وقفه و رکود شده بود و از آثار هنری این زمان می‌توان به رمان‌های دل‌سوز و رقت انگیز سانتوکیودن که جنبه تصنعی داشتند و توأم با موسیقی اجرا می‌شدند، و نقاشی‌های کی یونگا اشاره کرد.

افریقا به‌تدریج از قید تسلط ترکان آزاد می‌شد و سلسله‌های مستقلی در الجزیره، تونس، طرابلس سلطنت می‌کردند و حتی در مصر هم، سلطان هیچ گونه قدرتی نداشت. فرقه مسلمانان سنوسی که مدعی بود اسلام را به پاکی و صفای اولیه خود بازگرداند، در عربستان به وجود آمد و نفوذ و قدرت خود را در مصر و سپس در صحرا گسترش داد. در فعالیت‌های استعماری اروپائیان تغییر مختصری بروز کرد، دولت انگلیس، کاپ را از هالندی‌ها و جزیره موریس و جزایر سی شل را از فرانسویان گرفت.

جنگ میان ملل بومی ادامه داشت و همراه با غارت و کشتار بود: اقوام فلبه، سودان جنوبی را نیز متصرف شدند. کشورهای داهومه و آشانتی، وحشیانه با هم می‌جنگیدند. در جنوب، کافرها به‌تدریج قدرت بیشتری به هم زدند و دولت‌های دیگری در ماداگاسکار و ناحیه دریاچه‌های بزرگ تشکیل یافت.

اروپائیان در این تاریخ هم فقط نواحی ساحلی آفریقا را می‌شناختند و مونگوپارک انگلیسی، نخستین سیاحی بود که به کشف قسمت‌های داخلی آفریقا مبادرت ورزید. وی از کشورهای کناره رود نیجر بازدید کرد و در همین حدود به قتل رسید.

در زمان ریاست جمهوری جرج واشینگتن، کشورهای متحد آمریکا، سازمان‌های منظمی ایجاد کرده، قوانینی برای آزادی فردی، دارائی و گمرک گذراندند؛ مبارزات میان دو حزب، فدرالیست، جمهوری‌خواه یا محافظه کار ادامه داشت. فدرالیست‌ها خواهان تمرکز بیشتری بودند. جنگ علیه بومیان، دامنه مستعمرات را به طرف مغرب توسعه داد و سه کشور جدید ایجاد شد (ورمون، کن توکی، تنه سی). کشورهای متحد آمریکا، با وجود کوشش فرانسویان و با آن‌که مردم آمریکا رابطه خوبی با انگلیس نداشتند، بیطرفی خود را در جنگ‌های انقلاب حفظ کردند.

در سال ۱۷۹۶، جون آدامس که مانند واشینگتن، فدرالیست بود، به ریاست جمهوری برگزیده شد؛ در این موقع روابط فرانسه و آمریکا، به این مناسبت که فرانسویان تعدادی از کشتی‌های آمریکا را گرفته بودند، به هم خورد و کدورت و نفاقی پیش آمد. در سال ۱۸۰۰ حزب جمهوریخواه پیروز شد و جفرسون به ریاست جمهوری رسید. خاک

امریکا همچنان از طرف غرب در حال توسعه بود و هفدهمین کشور (اوهایو) در همین ایام تشکیل یافت و گذشته از این، کشور لوئی‌زیان یعنی ناحیه‌ای که تا کوه‌های روشوز امتداد داشت، از فرانسویان خریداری شد.

مهاجرت اروپائیان در افزایش جمعیت تأثیر به‌سزا داشت. جنگ‌های فرانسه و انگلیس به تجارت امریکا صدمه می‌زد، در داخله، مبارزه احزاب شدت خود را از دست می‌داد و از تعداد طرفداران فدرالیست‌ها کاسته می‌شد.

در سال ۱۸۰۸، مادیسون جمهوری‌خواه به ریاست جمهوری رسید و اختلاف میان انگلیس و امریکا به حدی شدت یافت که کشورهای متحد امریکا در سال ۱۸۱۲ به انگلیس اعلان جنگ دادند. اگرچه امریکائی‌ها برای جنگ آمادگی نداشتند، ولی به‌علت سرگرمی انگلیسی‌ها در جنگ با فرانسه، به کانادا حمله بردند منتهی از این لشکرکشی نتیجه‌ای نگرفتند. در سال ۱۸۱۴، انگلیسی‌ها که در اروپا فراغتی یافته بودند، به تعرض پرداختند و در چند نقطه قوای پیاده کرده شهر واشنگتن را آتش زدند. در سایر نقاط، حملات آن‌ها دفع شد و صلح گاند وضع موجود را حفظ کرد. فدرالیست‌ها که قدرت بیش‌تری کسب کرده بودند با این مطلب، که هرکشور قوانین مخصوص خود را اجرا کند موافق شدند و حال آن‌که جمهوری‌خواهان به اصل تمرکز توجه بیش‌تری نشان می‌دادند.

با آن‌که کانادا از سال ۱۷۶۳ متعلق به انگلیس بود اکثریت اهالی از فرانسویان تشکیل می‌یافت ولی تعداد زیادی از انگلیسی‌ها برای اقامت به این سرزمین مهاجرت کردند و همین امر موجب آشوب‌هایی شد. در سال ۱۷۹۱، حکومت کانادا، این کشور را به دو قسمت تقسیم کرد. کانادای سفلی فرانسوی و کانادای علیا انگلیسی شد منتهی این اقدام از اختلافات و برخوردهای سیاسی، مذهبی و اقتصادی میان دو ملت جلوگیری نکرد.

در این موقع تمام جزیره هائیتی یا سن دومینگ در تصرف فرانسه بود؛ در زمان انقلاب، سکنه سیاه پوست یا دورگه‌های این جزیره آزاد شناخته شدند و توسن لوورتور را به رهبری خود برگزیدند و او به‌صورت زمامداری به حکومت پرداخت؛ قوای که بناپارت علیه او فرستاده بود در آغاز کار به فتوحاتی نایل شدند ولی بعد، شورشیان با کمک انگلیسی‌ها و اسپانیائی‌ها، فرانسویان را شکست دادند و این جزیره از تصرف فرانسه خارج شد، لکن گودالوپ، مارتی نیک و قسمتی از گویان در اختیار فرانسویان باقی ماند.

هالند، مالک قسمت دیگر گویان و چند جزیره از آنتیل‌ها بود. برزیل به پرتغال تعلق داشت و دولت پرتغال که به وسیله فرانسوی‌ها از حکومت محروم شده بود به برزیل پناه برد و ناچار وعده آزادی تجارت به برزیل داد. انگلیسی‌ها مخصوصاً از این آزادی بهره‌مند شدند.

قسمت اعظم امریکا هنوز در اختیار اسپانیائی‌ها بود و مردم این نواحی به مناسبت محرومیت از آزادی و انحصار تجارت به‌دست اسپانیا، ناراضی بودند. انقلاب فرانسه، موجب سخت‌گیری بیش‌تر حکومت‌ها، نسبت به اهالی شد ولی هجوم ناپلئون به اسپانیا شورش‌های شدیدی در امریکا پیش آورد. در آغاز کار، نایب السلطنه‌ها حاضر نشدند ژوزف را پادشاه اسپانیا بشناسند و به فریدیناند وفادار ماندند، و بنادر امریکا را به روی انگلیسی‌ها که متحد اسپانیا بودند، گشودند اما این نهضت مقاومت به‌زودی جنبه انقلابی به‌خود گرفت و در مکزیک شورش‌هایی بروز کرد که به کشتارهای عظیم و جنگ داخلی میان طرفداران اسپانیا و استقلال‌طلبان منجر شد. سرانجام قوای دولتی پیروز شدند و در سال ۱۸۱۵ شورشیان به‌جای خود نشستند. در همین موقع در ونزویلا و آرژانتین نیز آثار نافرمانی و انقلاب به چشم می‌خورد.

در این زمان، اروپائی‌ها تقریباً تمام سواحل قاره امریکا را می‌شناختند، ولی هنوز به نقاط دور دست شمالی، مرکز امریکا و امریکای جنوبی و پاتاگونی راه نیافته بودند.

در این تاریخ تمام جزایر اقیانوسیه شناخته شده بودند، ولی از داخل استرالیا اطلاعی در دست نبود. کار استعمار در این سرزمین سخت پیش می‌رفت؛ مهاجران و کوچ نشین‌ها بیش‌تر به پرورش گوسفند می‌پرداختند و در جنوب شرقی

سکنی داشتند. جمعی از مهاجران در تاسمانی ساکن شدند و به کشتار بومیان مبادرت کردند. عده‌ای از مبلغین مذهبی به جزایر پولی نزی رفته به تبلیغ مذهب پروتستان مشغول شدند ولی در هیچ یک از این نواحی اقدامی برای تصرف اراضی و تهیه مستعمرات به عمل نیامد.

جنبش ۲۶ جولای با رهبری فیدل کاسترو بر علیه «فلوخنسی با تیستا» دیکتاتور کوبا، در سال ۱۹۵۹ اعلام موجودیت کرد و نقطه سرآغاز انقلاب کوبا را رقم زد. انقلاب کوبا، با رهبری کاسترو و با حمایت مردم کوبا پس از تحمل سختی‌ها به پیروزی دست یافت.

جنگ الجزایر یا انقلاب الجزایر به مجموعه‌ای از زد و خوردهای میان فرانسه و الجزایری‌های استقلال‌طلب زیر استعمار این کشور می‌گویند که میان سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲ رخ داد و به استقلال الجزایر انجامید. از دیگر اثرهای این جنگ، سرنگونی جمهوری چهارم فرانسه و پایه‌ریزی جمهوری پنجم به ریاست شارل دوگل بود.

این انقلاب که یک انقلاب موفق محسوب شده با رهبری «عبدالقادر» در سال ۱۸۳۲، دوسال پس از تسخیر الجزایر توسط فرانسویان، پرچم پیکار علیه استعمارگران را در دست گرفت. قبلا پدر او رهبری مبارزان را به عهده داشت ولی چون کهنسال بود روسای قبایل گرد هم آمده و عبدالقادر را که جوان ۲۴ ساله بود به رهبری انقلاب برگزیدند و به او لقب سلطان دادند. عبدالقادر این لقب را نپذیرفت و خواست که فقط به او بگویند عبدالقادر.

کشور پهناور هندوستان، از سال‌های دور و به‌نوعی از قرن ۱۶ و ۱۷ به این‌سو درگیر نفوذ استعمارگران انگلیسی بود. انگلیسی‌ها ابتدا با شرکتی تجاری به‌عنوان «کمپانی هند شرقی» به هندوستان وارد شده و مشغول تجارت با مهاراجه‌های هندی شدند و کم‌کم با افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی در این کشور توانستند هند را تحت کنترل خود درآورند. در طول سال‌های طولانی هندوستان به نوعی مهم‌ترین مستعمره انگلستان بود و برای سال‌ها یکی از مهم‌ترین منابع درآمد حکومت بریتانیا به‌شمار می‌رفت.

در اواسط دهه ۴۰ میلادی، «گاندی» رهبر مبارزات مردم هندوستان برای استقلال مبارزات خود را آغاز کرد. این مبارزات که به صورت مسالمت‌آمیز انجام می‌شد در نهایت به ثمر نشست و در ۱۵ اگست ۱۹۴۷، هندوستان استقلال خود را به‌دست آورد.

جنبش حقوق مدنی سیاهان در امریکا، موج جدیدی از مبارزه برای حقوق زنان، جنبش ضدجنگ، جنبش طرفداران محیط‌زیست و اعتراضات گسترده ضد نظام‌های سیاسی کشورهای مختلف در این سال پا گرفتند و به اوج رسیدند.

۲۲ مارچ ۱۹۶۸، جمعی از دانشجویان فرانسوی ساختمان اداری دانشگاه نانتر را در اعتراض به برخورد با فعالان ضدجنگ اشغال می‌کنند. پولیس به محل دانشگاه می‌رود و پس از چند روز کلاس‌ها تعلیق می‌شود.

یکم مه روز جهانی کارگر، در فضائی تنش‌آلود برگزار شد. شایعه شد که یک گروه دانشجویی دست راستی در صدد حمله به دانشگاه نانتر است.

دوم مه، ساختمان اتحادیه دانشجویی در سوربن آتش گرفت. دانشجویان دست راستی‌ها را مقصر دانستند و تظاهرات متقابل در برابر تجمع راست‌ها سازمان‌دهی کردند.

سوم مه، رئیس دانشگاه نانتر دانشگاه را بست. رئیس دانشگاه سوربن، پولیس را به دانشگاه راه داد و دانشجویان با پرتاب سنگ مقابل مأموران مقاومت کردند. بیش از صد نفر زخمی و صدها نفر بازداشت شدند. سوربن تعطیل شد.

پنج مه، دانشجویان با اشغال ساختمان اداری نانتر یک نشست عمومی برگزار کردند. پولیس نانتر را محاصره کرد.

۲۲ مه؛ شمار کارگران و کارکنان اعتصابی به هشت میلیون نفر رسید.

۳۰م؛ نزدیک نیم میلیون نفر علیه دوگل تظاهرات کردند. اما او که از پشتیبانی ارتش مطمئن است مجلس را منحل اعلام کرد و دستور پایان اعتصاب‌ها را داد. صدها هزار نفر در حمایت از دوگل، دست به تظاهرات زدند. جون؛ با وجود تداوم اعتراضات پراکنده عموم کارگران به کار برگشتند. در انتخابات احزاب نزدیک به دوگل به پیروزی چشم‌گیری دست یافتند.

در فرانسه کمتر از یک ماه پس از اعتراضات ماه مه، احزاب طرفدار دوگل با پیروزی در انتخابات در قدرت تثبیت شدند. حزب کمونیست فرانسه به مرور موضوعیت سیاسی خود را از دست داد و حزب سوسیالیست هم بیش‌تر و بیش‌تر به سیاست‌های اقتصاد بازار متمایل شد.

تصویری که از ۱۹۶۸ فرانسه به یاد مانده تصویر اشغال دانشگاه‌ها و دیوارنوشته‌های شوخ و کوبنده است. مه ۱۹۶۸ فرانسه، به رویدادی بی‌نظیر تبدیل شد و اعتصاب سراسری خودجوش میلیون‌ها کارگر دولت دوگل را لرزاند. دانشجویان انقلابی ۶۸، بر شعار اتحاد با کارگران تأکید داشتند و کارگران به حمایت آنان اعتصاب کردند. سال ۱۹۶۸ میلادی، با دو شوک بزرگ برای دو ابرقدرت شرق و غرب، یعنی شوروی و آمریکا آغاز شد. تانک‌های شوروی بر بهار پراگ راندند، اعتراضات ایتالیا به یک دهه ناآرامی و درگیری‌های خشونت‌بار انجامید، مارتین لوترکینگ کشته شد، ریچارد نیکسون، از دست‌راستی‌ترین رئیس‌جمهورها، در آمریکا به قدرت رسید، جنگ ویتنام هفت سال دیگر ادامه پیدا کرد، و کار جنبش دانشجویی آلمان به انشعاب کشید.

در چکسلواکی، الکساندر دوبچک به قدرت رسید، رهبر کمونیستی که با طرح «سوسیالیسم با چهره انسانی» به دنبال اعطای آزادی‌های سیاسی و مدنی بیش‌تر و همچنین رفتن از اقتصاد متمرکز به سمت اقتصاد بازار بود. در ویتنام نیروهای ویت‌کنگ حمله غیرمنتظره وسیعی به نام عملیات عید تت ترتیب دادند که مواضع متعددی، از جمله سفارت آمریکا در سایگون را هدف گرفت.

پیامد این دو شوک ماه جنوری، مجموعه‌ای از اعتراضات دامنه‌دار بود. در بلوک شرق به جز چکسلواکی، در لهستان و یوگسلاوی هم اعتراضات بی‌سابقه‌ای با خواست آزادی سیاسی برگزار شد.

ضربه عملیات تت هم استراتژی دولت آمریکا در جنگ ویتنام را برای مردم آمریکا زیر سؤال برده بود و نیمی از مردم مخالف ادامه جنگ بودند. در چنین موقعیتی جنبش صلح در کشورهای مختلف حول مخالفت با جنگ ویتنام تقویت شد.

از زمانی که پولیس یکی از دانشجویان معترض را هنگام سفر محمدرضا شاه در برلین کشت، آلمان غربی برای ماه‌ها صحنه اعتراض بود، اما در ماه اپریل و با سوءقصد به جان رودی دوچکه، یکی از رهبران جنبش دانشجویی که در روزنامه دست راستی بیلد «دشمن ملت» لقب گرفته بود، اعتراض‌ها شدت گرفت. جنبش‌های مشابهی در ژاپن، ایتالیا و بریتانیا نیز در جریان بود.

در واقع انقلابیون ۱۹۶۸، دنبال تغییر جهان بودند و با دستاوردهائی مانند حق سقط جنین، قوانین ضدتبعیض نژادی و حمله به فرهنگ محافظه‌کار، جهان را تغییر هم دادند، اما احتمالاً نه آن‌طوری که می‌خواستند.

در طول سال‌های دهه ۲۰ و ابتدای دهه ۳۰ شمسی، مردم ایران در حمایت از محمد مصدق به‌منظور ملی‌کردن صنعت نفت قیام کردند که در نهایتاً به ملی‌شدن نفت ایران منجر شد. سرانجام در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، بر اثر کودتائی آمریکائی - انگلیسی، حکومت مصدق سرنگون شد و دیکتاتوری ۲۵ ساله پهلوی دوم آغاز شد.

محمدرضا پهلوی، پس از ناکامی در مهار اعتراض‌ها در ۲۶ دی ماه ۵۷ برای همیشه ایران را ترک کرد و در سال ۵۹ به دلیل ابتلا به سرطان در کشور مصر مرد. خمینی در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، وارد ایران شد و با استقبال طرفداران

خود و مردم متوهم مواجه شد. در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و پس از تسلیم‌شدن بقایای حکومت سلطنتی پس از نبردی خونین که چند روز به طول انجامیده بود، بساط دو هزار و ۵۰۰ سال شاهنشاهی در ایران برای همیشه برچیده شد و حکومتی جدید با سرکوب دستاوردهای انقلاب مردم، به قدرت رسید.

جنبش موسوم به «بهار عربی»، از تونس آغاز شد. تظاهرات گسترده اجتماعی در تونس، با خودسوزی یک جوان تونسی به نام محمد بوعزیزی شروع شد و پس از چندی به شورش مردمی انجامید. این جوان تونسی در اعتراض به این که پولیس مانع شده بود، وی بدون جواز سبزی و میوه بفروشد، خود را در خیابان آتش زد و متعاقباً در بیمارستان درگذشت. این حادثه باعث شروع هفته‌ها تظاهرات در سراسر تونس، در اعتراض به بیکاری، فساد و گرانی مواد غذایی شد و به تغییر حکومت انجامید.

اعتراضات گسترده مردم تونس و کشته‌شدن ده‌ها نفر از معترضان، زین‌العابدین بن علی رئیس‌جمهوری این کشور، ابتدا دولت و مجلس را منحل کرد و سپس از قدرت کنار رفت و جای خود را موقتاً به محمد الغنوشی، نخست‌وزیر سپرد. وی به‌همراه خانواده‌اش به عربستان سعودی گریخت.

پس از گذشت سال‌ها از بروز این تحولات، رهبران این تغییر به هیچ‌یک از تعهدات خود عمل نکرده و مردم این کشور کماکان با مشکلات خود دست و پنجه و نرم می‌کنند.

جنگ داخلی یا انقلاب ۲۰۱۱ لیبیا، که با نام «انقلاب ۱۷ فروری» نیز شناخته می‌شود، از ۱۳ جنوری سال ۲۰۱۱ میلادی - ۱۳۸۹، به‌دنبال بالاگرفتن اعتراضات و راهپیمایی‌های خیابانی مخالفان و سپس شورش سراسری علیه حکومت لیبیا و رئیس‌جمهور آن، معمر قذافی آغاز شد و پس از همراه شدن با سرکوب شدید و سپس جنگ داخلی، در ۲۰ اکتوبر ۲۰۱۲، با سرنگونی حکومت قذافی و کشتن فجیع او به تحقق رسید.

قیام مردم لیبیا بر علیه قذافی با دخالت‌های نظامی ناتو به بیراهه کشیده شد؛ چنان‌چه پس از گذشت سال‌ها، نه تنها هیچ دستاوردی برای این تغییرات نمی‌توان ذکر کرد، بلکه حتی وضعیت مردم نیز بدتر از گذشته گشته و هیچ انتخاباتی نیز در این کشور رخ نداده است. اکنون لیبیا بین گروه‌های نظامی و مذهبی تقسیم شده است.

اعتراضات سراسری در یمن، مجموعه‌ای از راهپیمایی‌های خیابانی، اعتراضات علیه حکومت یمن و رئیس‌جمهور آن، علی عبدالله صالح است که از ۱۴ جنوری ۲۰۱۱ میلادی، در این کشور آغاز شده و در ۳ فروری (روز خشم) مخالفین به اوج رسید که با برخوردهای خونین و خشونت‌آمیز حاکمیت با مردم معترض روبه‌رو شد. شدیدترین برخورد در ۱۸ مارچ (جمعه خونین) بود که ۵۰ کشته و ۲۴۰ مجروح داشت.

علی عبدالله صالح، در تاریخ ۴ دسمبر ۲۰۱۷ پس از فرار به سمت عربستان سعودی و چند روز درگیری با حوثی‌ها، به طرز نامعلومی کشته شد.

جلسه روز پنج‌شنبه، ۱۵ آذر ۱۳۹۷ - ۶ دسمبر ۲۰۱۸ در استکهلم، بین نمایندگان دولت و حوثی‌های یمن با میانجی‌گری مارتین گریفیث، نماینده ویژه سازمان ملل در امور یمن برگزار شد. این نخستین بار طی دو سال گذشته است که اقدامی جهانی برای پایان دادن به جنگ یمن از راه مذاکره صورت می‌گیرد. این جنگ از سال ۲۰۱۵ آغاز شده و تا کنون دست کم ده هزار کشته برجای گذاشته و مردم این کشور را، که حتی پیش از جنگ نیز از جمله فقیرترین ملت‌های منطقه بودند، با بحران اقتصادی و کمبودهای اساسی مواجه کرده است.

گفته می‌شود که در حال حاضر، تا چهارده میلیون تن از مردم یمن در معرض قحطی، گرسنگی و بیماری قرار دارند. جنگ داخلی یمن که با پیشروی شبه‌نظامیان حوثی از اواخر سال ۲۰۱۴ آغاز شده بود از اوایل سال ۲۰۱۵ و تصرف مقر ریاست جمهوری یمن در صنعا، پایتخت، توسط شورشیان حوثی و سلب اختیارات عبدربه منصور هادی، رئیس

جمهوری آن کشور، شدت گرفت. با پیشروی حوثی‌ها به سوی مناطق زیر حاکمیت دولت یمن، عربستان سعودی با تشکیل ائتلافی از تعدادی از کشورهای مسلمان و عرب به حمایت از دولت یمن وارد جنگ شد.

عملیات ائتلاف به رهبری عربستان، عمدتاً شامل حملات هوایی در حمایت از نیروهای دولتی بوده است. به‌گفته منابع بین‌المللی، در جریان جنگ داخلی یمن چند هزار غیرنظامی کشته شده‌اند که بسیاری از آنان در نتیجه حملات هوایی ائتلاف جان خود را از دست داده‌اند.

حوثی‌ها که خود را «دولت انقلابی» یمن می‌نامند از حمایت حکومت ایران برخوردارند و به همین دلیل، جنگ یمن را گاه بخشی از رقابت حکومت شیعه ایران با حکومت خاندان سلطنتی وهابی در عربستان و جنگ نیابتی از سوی این دو توصیف کرده‌اند. نهادهای بین‌المللی، همچنان دولت به رهبری عبدربه منصور هادی را به رسمیت می‌شناسد.

اولین جرقه خیزش مصر، در ۱۵ جنوری ۲۰۱۱ میلادی با تظاهرات شهروندان مصری در مقابل سفارت تونس که برای حمایت از انقلاب تونس بود آغاز شد. دو روز پس از این تظاهرات یک جوان مصری با نام عبده عبدالمنعم حماده جعفر خلیفه در اعتراض به بسته شدن رستوران خود و عدم توجه مسئولان به شکوائیه‌اش، در مقابل ساختمان مجلس شعب این کشور دست به خودسوزی زد.

در پی گسترش اعتراضات و ناآرامی‌ها در مصر حسنی مبارک با دستور مستقیم خود به تمامی نیروهای امنیتی کشور دستور شلیک گلوله به طرف تظاهرکنندگان را صادر نمود و نیروی هوایی را به حالت آماده باش درآورد.

با گسترش دامنه اعتراضات حسنی مبارک، دولت را برکنار و عمر سلیمان رسماً به‌عنوان نخست‌وزیر جدید مصر منصوب کرد، عمر سلیمان تا قبل از آن رئیس دستگاه امنیتی در مصر بود.

پس از کشمکش‌های فراوان میان مخالفان مبارک و اختلافات رهبران احزاب مصر، «محمد مرسی» رهبر اخوان المسلمین در تاریخ ۱۷ جون ۲۰۱۲ به‌عنوان اولین رئیس جمهور مصر پس از انقلاب منصوب شد. مرسی بر اساس آمار رسمی در رقابت با احمد شفیق با اختلافی اندک به پیروزی دست یافت.

یک سال پس از تحلیف محمد مرسی، موج جدیدی از اعتراضات علیه دولت انقلابی شکل گرفت که نهایتاً در سوم جولای ۲۰۱۳ طی کودتایی به سقوط دولت منجر گردید و عبدالفتاح السیسی که پیش‌تر فرمانده ارتش مصر بود، قدرت را در دست گرفت.

جنبش «وال استریت را اشغال کنید»، جنبش قدرتمندی بود. اعتراضی که در روزهای آغازین توجه چندان را به‌خود جلب نکرد. این اعتراض از پارک کوچکی در مقابل وال استریت در شهر نیویورک آغاز شد و به نقاط مختلف آمریکا رسید.

این رشد سریع تا آنجا چشمگیر شد که باراک اوباما، رئیس جمهور وقت آمریکا، نیز درباره جنبش «وال استریت را اشغال کنید» اظهار نظر کرد و در شبکه‌های خبری آمریکا، موضوع این اعتراض روزانه، تبدیل به بحثی داغ در میان وابستگان به دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه آمریکا شد.

اما همه این‌ها در حالی است که جنبش «وال استریت را اشغال کنید» خود را از هر دو حزب اصلی در آمریکا و هر گروه سیاسی دیگری جدا می‌داند.

گزارش‌ها حاکی است که بیش از هزار شهر در سراسر جهان، تحت تأثیر جنبش «وال استریت را اشغال کنید» در نیویورک، شاهد تجمعات اعتراض‌آمیز علیه وضعیت نابسامان اقتصادی و سیستم‌های بانکی بودند.

به گزارش خبرگزاری‌ها، معترضین در کشورهای نظیر استرالیا، نیوزیلند، ژاپن، فیلیپین، تایوان، آلمان، بریتانیا، هلند، کانادا، آفریقای جنوبی، ایتالیا و آمریکا دست به تجمع زده و اعتراض خود را به وضعیت اقتصادی، سیاست‌های اقتصادی، سیستم‌های مالی و بانکی و در نتیجه افزایش فقر و بیکاری ابراز کردند.

اشغال وال استریت عنوانی در اشاره به اعتراض‌ها و گردهمایی‌های خیابانی در آمریکا است که از تاریخ ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۱ در وال استریت نیویورک آغاز شد و تا ۲۴ مارچ ۲۰۱۲ در جریان بود.

عده‌ای از صاحب‌نظران اقتصاد لیبرال معتقدند که بی‌عدالتی در ذات نظام اقتصادی غرب وجود دارد و شکاف‌های عمیق طبقاتی در آن قابل مشاهده است. در واقع رشد اقتصادی و درآمد حاصل از آن تنها به در صد معدودی از اعضای جامعه اختصاص می‌یابد.

جوزف استینگر اقتصاددان به‌نام آمریکایی، در حالی که خود از طرفداران نظام سرمایه‌داری بوده است در کتاب «هزینه نابرابر» به نقد ساختار اقتصادی لیبرالیسم پرداخته و معتقد است که اکنون با بیکاری و ناتوانی در خلق شغل برای بسیاری از شهروندان مواجهیم. در واقع نظام اقتصاد لیبرالی با بحران‌های مالی واقعی جدیدی روبرو است که نشان‌دهنده ناکارآمدی و غیرمنصفانه بودن توأم آن است.

در واکنش به همین بحران‌ها و بی‌عدالتی‌ها بود که جنبش وال استریت در آمریکا شکل گرفت. در واقع این جنبش حرکتی علیه بی‌عدالتی و فقر است، اعتراضی است علیه کسانی که با این‌که ۱ درصد جمعیت آمریکا را شکل می‌دهند ۹۹ درصد ثروت آمریکا را به خود اختصاص داده اند.

مردم شرکت‌کننده در این اجتماعات و تظاهرات چندین هزار نفری نیویورک یک تابلویی بلند کردند که رویش نوشته بود: «ما ۹۹ درصدیم». یعنی ۹۹ درصد ملت آمریکا اکثریت ملت آمریکا محکوم یک درصدند. مردم آمریکا در واقع به حاکمیت اقلیت یک درصدی بر اکثریت نود و نه درصد معترض بودند که مالیات و پول مردم آمریکا را هزینه به راه انداختن جنگ در افغانستان و عراق و حمایت از حکومت اسرائیل می‌کنند. در واقع می‌توان گفت جنبش «وال استریت را اشغال کنید»، متأثر از اوضاع نامساعد کنونی آمریکا بود و به سرعت در میان برخی گروه‌های سیاسی و اجتماعی جا باز کرد.

در دی ماه سال ۱۳۹۶ و پس از تجمعی در مشهد، ظرف یک هفته در حدود صد شهر ایران اعتراضاتی خودجوش علیه گرانی و با شعارهای تند ضدحکومتی برگزار شد. خیزش‌های مردمی دی‌ماه ۱۳۹۶ ایران، اکثریت مردم ایران را شاد و امیدوار، شماری را بدگمان و شماری دیگر را وحشت‌زده و دل‌نگران کرد. در هر صورت شعارهای رادیکال و «ساختارشکنانه» تظاهرکنندگان که کل حکومت اسلامی را به زیر سؤال بردند، رویداد مهمی‌ست که باید درباره آن درنگ کرد. تفسیرها و تحلیل‌ها درباره این خیزش پر شمار بوده‌اند و گوناگون.

از حکومتیان که هستی خود را آماج حمله دیدند تا جناح اصلاح‌طلب آن که با نیرنگ و دروغ ظاهر شدند متحداً به سرکوب خونین این جنبش مردمی دست زدند. اصلاح‌طلبان حکومتی یک‌پارچه پشت سر حکومت اسلامی قرار گرفتند و آنچه از دست‌شان برمی‌آمد برای سرکوب «آشوب‌طلبان و اغتشاش‌گران» و... به کار گرفتند.

اما مطالبات مطرح شده به‌سادگی در شعارها نیز قابل درک بودند:

«مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر اصل ولایت فقیه»، «این همه لشکر آمده علیه رهبر آمده»، «خامنه‌ای حیا کن مملکتو رها کن»، «سیدعلی حیا کن مملکتو رها کن»، «سیدعلی ببخشید دیگه باید بلند شید»، «بسجی برو گم شو»، «مرگ بر حزب الله»، «اصلاح‌طلب اصول‌گرا دیگه تمومه ماجرا»، «خلق جهان بدونه ایران شده دزدخونه»، «در ایران چی

آزاده، دزدی و ستم آزاد»، «پولیس برو دزد را بگیر»، «لیسانسه‌ها بیکارند آخونداس کارند»، «کار سه قومون چیه پاس‌کاری و ماسمالیه»، «دولت اعتدالی با وعده‌های خالی» و...

مهمترین شعار در برابر خشونت حکومت، خطاب کردن نیروی انتظامی، بسیج و سپاه با عنوان «بی‌شرف، بی‌شرف» بود. معترضان با این شعار رفتار و سبک رفتاری نیروهای دولتی را مورد حمله قرار می‌دادند.

تداوم جنبش دی ماه ۹۶ را می‌توان در ادامه اعتراض‌ها و اعتصاب کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان، بازنشستگان، مال‌باختگان، کسبه بازار، رانندگان، درویش و... دید.

عبدالرضا رحمانی فضلی وزیر کشور دولت اسلامی، درباره اعتراضات دی ماه، چنین گفته است: «نتایج تحقیقات میدانی نشان داد بیش از ۶۰ درصد کسانی که در اعتراض‌ها حضور داشتند، شاغل بودند. در حالی که اگر بیکاری و درخواست شغل، عامل اصلی اعتراض‌ها بود باید شمار بیکاران حاضر در اعتراض بسیار بیشتر از این تعداد بود؛ یا اگر فشارهای اقتصادی مهم‌ترین انگیزه بود، اعتراض‌ها باید در حاشیه شهرها دیده می‌شد؛ در حالی که این گونه نبود. همچنین گفته شد افرادی که از سمت مؤسسات مالی متضرر شده‌اند، اکثریت جمعیت معترضان را تشکیل می‌دادند در حالی که آمار نشان می‌داد این افراد حضور بسیار اندکی در این اعتراض‌ها داشتند... ظرف یکی دو شب به ۱۰۰ شهر رسید و در ۴۲ شهر، درگیری داشتیم...»

در اعتراض‌های دی ماه، شورای امنیت تصمیم گرفت سپاه و بسیج به‌عنوان نیروهای کمک‌کننده در آماده‌باش باشند. تصمیم دیگر شورای امنیت این بود که حتماً ایست‌های بازرسی و گشت محله داشته باشیم. وقتی حادثه تمام شد، این قرارگاه‌ها هم جمع شد. محوریت شورای امنیت و تأمین استان بود و نیروهای میدان، نیروی انتظامی بود. بعضی جاها مجبور شدیم و کمک خواستیم و سپاه در ۵ شهر تحت امر و فرماندهی نیروی انتظامی کمک کرد.

ما روزانه با خانم‌هایی مواجه هستیم که در حال رانندگی روسری‌شان افتاده ۹۰ درصد متوجه نشده‌اند روسری‌شان افتاده و وقتی متوجه شوند، رعایت می‌کنند، اما زمانی از بیرون برای یک حرکت تبلیغات و سازمان‌دهی می‌شود. الان حدود ۱۰ نفر در خیابان کشف حجاب کرده و فیلمش را در شبکه‌های اجتماعی یا تلویزیون‌های فارسی زبان برون مرزی منتشر کرده‌اند. افرادی که کشف حجاب کرده و فیلمش را منتشر می‌کنند، هم قانون را زیر پا می‌گذارند و هم اعتقادات دیگران را نادیده می‌گیرند و...

بنا به گفته کاربه‌دستان حکومت اسلامی، ۲۱ نفر جان باختند و حدود ۵۰۰۰ نفر نیز بازداشت شدند. اعتراضات جنبش جلیقه زردها در فرانسه از ۱۷ نومبر سال ۲۰۱۸ - ۲۶ آبان ۱۳۹۷ آغاز شد. معترضان که پیش از آغاز اعتراضات خیابانی خود، فراخوان خود را در شبکه‌های اجتماعی خصوصاً فیس‌بوک داده بودند، جلیقه‌های زرد رنگ را به نماد خود تبدیل کردند. از سال ۲۰۰۸، طبق قوانین راهنمایی و رانندگی در فرانسه، هر خودرو باید به جلیقه زرد رنگ مجهز باشد تا در صورت نقص فنی و توقف خودرو در میان بزرگراه، صاحب خودرو جلیقه آن را بر تن کند. به این دلیل، در فرانسه جلیقه‌های زرد رنگ راهنمایی و رانندگی به تعداد زیاد و با قیمت ارزان، یافت می‌شوند و در دسترس همه قرار دارند.

جرقه جنبش جلیقه زردها با اعتراض به افزایش قیمت گازوئیل و بنزین و برنامه‌ریزی دولت برای افزایش مالیات‌ها در سال ۲۰۱۹ زده شد. آنان به خصوص به افزایش قیمت گازوئیل اعتراض دارند. دولت‌های فرانسه از دهه ۱۹۵۰ میلادی، به خودروهایی که سوخت آن‌ها گازوئیل بوده است، یارانه می‌داده‌اند. قیمت گازوئیل در فرانسه در سال جاری میلادی، شانزده درصد افزایش یافته است.



روزنامه فرانسوی لیبراسیون درباره اولین جرقه‌های اعتراض نوشته که دو راننده بین شهری جوان اهل سنه مرن، شهری نزدیک به پاریس، روز دهم اکتوبر - ۱۸ مهر، در فیس‌بوک فراخوانی برای «راهبندان سراسری در اعتراض به افزایش قیمت سوخت» به راه انداختند. بیش از ۲۰۰ هزار نفر در فیس‌بوک قول شرکت در این فراخوان را دادند. جلیقه زردها عمدتاً شنبه‌ها به خیابان می‌آیند و با بستن خیابان‌ها و ایجاد موانع ترافیکی، سعی می‌کنند که حمل و نقل را در کل فرانسه فلج کنند. تظاهرات آنان با خشونت پولیس انجام می‌شود. آنان بزرگ‌راه‌ها را مسدود می‌کنند و در مقابل پولیس ضدشورش به شدیدترین شکلی مقاومت می‌کنند.

آنان معتقدند که دولت فرانسه هزینه سیاست‌های ریاضتی و سیاست‌های زیست‌محیطی را به بیش از همه طبقات متوسط و کارگر تحمیل می‌کند و این امر باعث شده تا هزینه زندگی این اقشار به شدت بالا رود و کیفیت زندگی‌شان افت کند. به‌خصوص، اقشار متوسط جامعه که روزبه‌روز قدرت خریدشان پائین می‌آید و سخت‌تر از گذشته روزگار می‌گذرانند، در سراسر فرانسه به این جنبش پیوسته و خواهان اصلاح وضعیت اقتصادی و برکناری دولت کنونی هستند.

اعتراضات جلیقه زردها بدون حمایت احزاب و سندیکاها فرانسه آغاز شد. با این حال، به نحو عجیبی نظرسنجی‌ها نشان می‌دهند که آن‌ها بیش از هر حزبی در فرانسه، توانسته‌اند حمایت مردم این کشور را جذب کنند. طبق نظرسنجی‌های مختلف، بین ۷۳ تا ۸۴ درصد مردم فرانسه از جنبش جلیقه زردها حمایت می‌کنند. اکنون این جنبش به کشورهای دیگر اروپایی و اسکانندیناوی و حتی مصر هم کشیده شده است.

قیام اسپارتاکوس در سال ۷۳ پیش از میلاد آغاز شد. اسپارتاکوس از اهالی شمال دریای اژه و از مردم تراسی بود. وی در جنگی اسیر ارتش روم شد و سپس به جمع گلاادیاتورها پیوست.

در رم در مرکز آموزشی گلاادیاتورها (که در آن بردگان را برای مبارزه با یکدیگر آماده می‌کردند) کار می‌کرد. در پی ظلمی و ستمی که بر بردگان در روم باستان وارد می‌شد، اسپارتاکوس دست به قیام گسترده‌ای زد و در راه آزادی این گروه، به پیروزی‌هایی نیز دست یافت.

پیام قیام ضدبرده‌داری اسپارتاکوس به سرعت در سرتاسر ایتالیا پیچید. بردگان، در کشورهای اطراف، دست به شورش زدند و اربابان خود را کشتند و خانه‌ها و انبارهای آن‌ها را به آتش کشیدند.

هزاران برده، از رنگ و نژادهای گوناگون، به سپاه اسپارتاکوس پیوستند و تحت رهبری او به مبارزه پرداختند. سنای روم چندین سپاه به مقابله آن‌ها فرستاد، اما برده‌ها همه این سپاهیان را در هم شکستند. بدین ترتیب، اسپارتاکوس چند سال در برابر سپاه منظم و مجهز روم پایداری کرد.

آنگاه، مارکوس لیسینیوس کراسوس فرماندهی سپاهیان روم را برای درهم شکستن انقلاب بردگان در دست گرفت. او در سال ۷۱ پیش از میلاد اسپارتاکوس را در جنگی سخت شکست داد.

اسپارتاکوس همراه با بیش از ۶۰۰۰ نفر به صلیب کشیده شد و قیامش پایان یافت، این در حالی بود که هیچ کدام از همراهانش حاضر به معرفی او به رومیان نشدند. با این حال ۵۰۰۰ برده نیز از دستگیری فرار کردند. اگر چه اسپارتاکوس مرد ولی در نهایت در آینده زمانی فرا رسید که دیوارهای روم ویران شد و این کار به دست غلامان و سرف‌ها و کشاورزان و اقوام وحشی، که با آن‌ها پیوستند، صورت گرفت.

در مصر باستان برده‌ها به‌طور انبوه برای ساخت قصرهای پادشاهی و نیز گورستان‌های فراغنه به‌کار گرفته می‌شدند. «هومر» حماسه سرای بزرگ مغرب زمین بردگی را سرنوشتهی تهدید آمیز برای اسرای جنگی توصیف کرده است. در روم باستان برده‌داری گونه‌ای متفاوت‌تر از دیگر نقاط جهان داشت به‌طوری که برده‌داران رومی از اختیارات بسیاری در خصوص برده‌هایشان برخوردار بودند، حتی تصمیم درباره مرگ یا زندگی برده‌ها!

با کشف سواحل افریقا و تصرف جنوب و شمال آمریکا توسط اروپائی‌ها در قرن ۱۵ و نیز استعمار امریکای شمالی در چند قرن پس از آن زمینه‌ای مناسب برای برده‌فروشی در عصر جدید فراهم شد. پرتگال که فاقد نیروی کار لازم برای کشاورزی بود نخستین کشور اروپائی عصر جدید است که نیاز خود را به نیروی کار از راه وارد کردن برده برطرف کرد.

پرتگالی‌ها فعالیت در بازارهای برده‌فروشی سواحل غربی افریقا را از سال ۱۴۴۴ آغاز نمودند و تا بیش از یک قرن به طور عملی بر همه بازارهای برده‌فروشی افریقا حاکمیت می‌کردند. از نیمه دوم قرن هفدهم با ایجاد سیستم کشتزار در مستعمرات جنوبی امریکای شمالی، تعداد برده‌های افریقائی که برای کار در زمین به امریکا آورده می‌شدند، ناگهان افزایش یافت به طوری که برخی از شهرهای ساحلی شمال عملاً به مرکز برده‌فروشی تبدیل شد.

کشور دنمارک در سال ۱۷۹۲، به‌عنوان نخستین کشور اروپائی، برده‌فروشی را به طور کلی منسوخ اعلام کرد. به‌دنبال آن در سال ۱۸۰۷ کشورهای انگلیس و سپس امریکا نیز برده‌داری را لغو کردند. در کنفرانس وین که در سال ۱۸۱۴ برگزار شد، کشور انگلیس از نفوذ خود استفاده کرده و دیگر کشورها را نیز به پایان برده‌داری وادار کرد.

سرانجام تقریباً همه کشورهای اروپائی قوانینی را به تصویب رساندند که برده‌فروشی را ممنوع اعلام کرد. در سال ۱۸۴۲، یگانی از کشتی‌های جنگی امریکائی و انگلیسی برای کنترل قانون ممنوعیت برده‌داری موظف به گشت‌زنی در دریاها شدند و سرانجام در حالی که برده‌های فرانسوی در سال ۱۸۴۸ و برده‌های هالندی در سال ۱۸۶۳ از حق آزادی برخوردار شدند، در برزیل برده‌داری تازه در سال ۱۸۸۸ لغو گردید. پذیرش قانون عدم برده‌داری از سوی سازمان بین‌المللی حفظ صلح جهانی (۱۹۴۶-۱۹۲۰) در سال ۱۹۲۶، موفقیتی بزرگ در این زمینه به‌شمار می‌رفت به‌ویژه که بنابر این کنوانسیون همه اشکال برده‌داری در آن زمان ممنوع اعلام شد.

اما در قرن بیست و یکم، برده‌داری صورتی متفاوت از گذشته به خود گرفته است، برای مثال برده‌های امروزی به ویژه در مناطق فقیر جهان بسیار ارزان‌تر از گذشته هستند. امروزه قربانیان برده‌داری مدرن در زمینه‌های مختلفی نظیر استخراج معدن، کار در معادن زغال سنگ، اشتغال در صنایع تولید لباس، فولاد، قهوه و شکر، کار در خانه و به‌ویژه در کشاورزی به کار گرفته می‌شوند.

محصولاتی که به این طریق در جهان تولید می‌شود، معمولاً با قیمتی ارزان در بازار کشورهای صنعتی ثروتمند عرضه می‌شوند و در این میان، بیش‌ترین سود عاید کمپانی‌های بزرگ می‌شود.

مقام‌های سازمان ملل و سازمان بین‌المللی کار گفته اند که بردگی یک پدیده جهانی است که به همان اندازه که بر کشورهای فقیر تأثیر می‌گذارد، در کشورهای ثروتمند نیز جریان دارد.

بنا بر گزارش این نهادها، در حال حاضر بیش از ۲۷ میلیون نفر مرد، زن و کودک هر روز در نظام بردگی و در شرایط بردگی بسر می‌برند و بردگی آن‌ها به همه شیوه‌ها و اشکال سنتی یا مدرن با توجه به تقاضای بازار رو به افزایش است.

کار اجباری، یکی از مهم‌ترین اشکال بردگی در عصر کنونی است که به گفته سازمان بین‌المللی کار، حدود ۱۲ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر در جهان گرفتار آن هستند. قربانیان این شیوه بردگی، همواره افراد بسیار ضعیف و فقیر جامعه هستند و از کارگران مهاجر که برای پرداخت بدهی‌های خود به باند‌های قاچاق به آن تن داده‌اند تا زنان و دختران مجبور شده به فحشا را در برمی‌گیرند.

گزارش سازمان ملل تأکید دارد که بردگی در عصر جدید ناشی از فقر، طرد اجتماعی، به حاشیه راندن افراد، فقدان دسترسی به آموزش و وجود فساد در جامعه است. بنا براین گزارش، در میان اشکال مدرن بردگی به صورت کار اجباری، موارد متعددی در میان خدمتکاران خانگی و نیز، بخش‌های ساخت و ساز مسکن، صنایع غذایی و صنایع تکمیلی به چشم می‌خورد.

در همین راستا، «ناوی پیلاوی» کمیسر بلندپایه سازمان ملل برای حقوق بشر، بردگی را «یک جنایت علیه بشریت» خواند که «زندگی انسان‌ها و جوامع را ویران می‌کند و با وجود به رسمیت شناختن جهانی لغو آن، عامل رنج ۲۷ میلیون نفر در عصر کنونی است.»

طبق آمار سازمان جهانی کار، هم اکنون در سراسر جهان ۲۵۰ میلیون کودک در سنین بین ۵ تا ۱۴ سال به گونه‌ای برده‌وار مشغول به کار هستند. امروزه استفاده برده‌وار از کودکان خردسال به عنوان نیروی کار به‌ویژه در کشورهای غیر صنعتی امری عادی تلقی می‌شود.

اغلب این کودکان در کشتزارها به‌کار گرفته شده و یا به تكدی‌گری و کار در خانه گماشته می‌شوند؛ این کودکان در مواردی نیز به اجبار مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند اما شاید تاریک‌ترین فصل برده‌داری مدرن، تجاوز جنسی اجباری به‌عنوان یکی از پیامدهای تجارت انسان در دنیای کنونی باشد که پس از فروپاشی بلوک شرقی در غرب رواج پیدا کرد. دختران و زنان بسیاری توسط باندهای سازمان یافته، از اروپای شرقی اغفال شده و در حالی که مدارک و اوراق شناسائی‌شان نیز در همان محل به زور از آن‌ها گرفته شده است به اروپای غربی منتقل و پس از تجاوز اجباری در شرایط زندگی و کاری بسیار تحقیرآمیزی نگهداری شده و در مراکز خاصی با هدف بهره‌برداری جنسی به بردگی گرفته می‌شوند. طبق آمار هر ساله ۲۰۰ هزار نفر در کشورهای عضو اتحادیه اروپا به اجبار مورد تجاوز جنسی واقع شده و توسط تاجران انسان به فروش می‌رسند. حدود ۱۲۰ هزار زن و دختر هر ساله در اروپای غربی قاچاق می‌شوند. سازمان ملل هزینه این تجارت را مبلغی بالغ بر ۴ میلیارد دلار در سال تخمین زده است. این افراد نه امکان دفاع از خود را دارند و نه این که می‌توانند به گونه‌ای دیگر امرار معاش کنند، زیرا آن‌ها به‌طور قانونی صاحب هیچ‌گونه مجوز کار و اقامت در آن کشورها نیستند.

این‌دیندنت با چاپ عکسی از برده‌داری در آمریکا در قرن ۲۱ خبر داد و آن را مایه شرمساری این کشور دانست. این‌دیندنت نوشت: در قرن بیست و یکم که سال‌ها از لغو برده‌داری توسط همه کشورها می‌گذرد آمریکا، علاوه بر جنایاتی که در دنیا انجام می‌دهد در داخل کشورش نیز به برده‌داری مشغول است.

رفتاری که با مهاجران خارجی انجام می‌شود فقط گوشه‌ای از برده‌داری است که همواره در داخل آمریکا در جریان است.

ایالت «فلوریدای» آمریکا که در رفتار خشونت‌آمیز و غیرانسانی با خارجی‌ان شهرت جهانی دارد، مهاجران را در شرایط کاملاً حیوانی به بردگی کشیده است.

کارگران کشاورزی در مزارع و باغ‌های میوه در پائین‌ترین شرایط زندگی و با کسب حقوق اندک سخت‌ترین کارها را، که هیچ انسانی از عهده آن بر نمی‌آید انجام می‌دهند. این در حالی است که در قرن بیست و یکم با این همه پیشرفت علم و تکنولوژی در کشاورزی، حتی کشورهای عقب مانده نیز از ماشین‌های صنعتی برای این کار استفاده می‌کنند.

خط و مشی سیاسی آمریکا به‌قدری غیرانسانی است که از این کارگران به‌عنوان حیوان استفاده می‌شود.

در آمار جهانی سال ۲۰۱۶ که توسط «بنیاد واک فری» (Walk Free Foundation) منتشر شد، تخمین زده می‌شود که در حدود ۴۵/۸ میلیون نفر در ۱۶۷ کشور جهان به‌نوعی دچار بردگی هستند. ۵۸ درصد از بردگان مدرن در پنج

کشور زندگی می‌کنند: هند، چین، پاکستان، بنگلادش و ازبکستان. در این گزارش اعلام شده که کره شمالی بیشترین نسبت برده به کل جمعیتش را دارد. (۴/۴ درصد) ازبکستان (۴ درصد) و کلمبیا (۱/۶ درصد) در رده‌های بعدی قرار دارند.

بردگی بیش‌تر در کشورهایی شایع است که از طریق نیروی کار ارزان کالاهای مصرفی تولید می‌کنند. از نظر تعداد افرادی که در شرایط بردگی به‌سر می‌برند هیچ کشوری به‌گرد پای هند نمی‌رسد. تخمین زده می‌شود که در حدود ۱۸/۴ میلیون برده در هند وجود دارند. این رقم در چین ۳/۴ میلیون و در پاکستان ۲/۱ میلیون نفر است. کشورهایی که از نظر سیاسی با ثبات بوده و ثروت اقتصادی بالایی دارند، نرخ پائین‌ترین در حوزه برده‌داری را ثبت کرده‌اند.

در جمع‌بندی می‌توان تأکید کرد که انقلاب سیاسی - اجتماعی، درگیری قدرت بین نیروهای معترض به نظم موجود و خواهان تغییر آن، از یکسو و حاکمیت و طرفداران آن از سوی دیگر است. انقلاب در شرایط ویژه‌ای رخ می‌دهد که این دو نیرو در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. از سوی دیگر، مخالفان حکومت و طرفداران تغییر با بسیج منابع مختلف و سازمان‌دهی وسیع مردم با تغییر توازن قوا به نفع خود، به جایگاهی می‌رسند که حکومت را شکست می‌دهند و ساختار قدرت را تغییر می‌دهند. به عبارت دیگر، انقلاب سیاسی - اجتماعی زمانی رخ می‌دهد که بالایی‌ها در موقعیت ضعیف قرار می‌گیرند و پائینی‌ها به حاکمیت و قوانین آن گردن نمی‌گذارند.

در انقلاب جنبش‌های اجتماعی گوناگونی فعال می‌شوند. جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان، آنارشیست‌ها، جنبش همجنس‌گرایان، جنبش بیکاران، جنبش دهقانان فقیر، جنبش اقلیت‌های ملی و مذهبی، جنبش دفاع از محیط زیست، جنبش ضد جنگ و غیره تلاش می‌کنند نقش خود را در تحولات انقلابی ایفا کنند.

عموماً همه انقلاب‌ها در بستر زمینه‌های متفاگست مادی مانند بحران اقتصادی، تشدید تضادهای طبقاتی، سرکوب‌های سیاسی، اشغال خارجی، یا جنگ از یکسو و نحوه سازمان‌دهی و بسیج مردم شکل می‌گیرند.

عموماً در تبیین دلایل انقلاب می‌توان به ترکیبی از عوامل از جمله بحران اقتصادی، تضادهای طبقاتی، نابرابری‌های اقتصادی، نابرابری ملی، مذهبی، جنسیتی، منطقه‌ای، جنگ، اشغال خارجی، فقر، بیکاری، نارضایتی عمومی، اختناق، سانسور، سرکوب و نبود آزادی‌های سیاسی و دموکراسی و عدالت اجتماعی اشاره کرد.

عامل طبقاتی، نابرابری‌ها و استثمار، که بنیان نظری و تحلیلی مارکسیستی است، بی‌تردید از عوامل بسیار مهم در همه انقلاب‌ها بوده است. نویسندگان و شعرای و سایر هنرمندان پیشرو مترقی فقر و فلاکت کارگران و محرومان جامعه را با قلم به تصویر می‌کشند، و آگاهی عمومی را نسبت به تفاگست‌های طبقاتی ارتقا می‌دهند.

روشنفکران و هنرمندان در انقلاب‌های تاکنونی، نقش بسیار مهمی ایفا کرده‌اند، و در واقع هدایت‌کننده و جهت‌دهنده حرکت‌های انقلابی بوده‌اند. روشنفکرانی که بر علیه حاکمیت برخاسته و با استفاده از بحرانی که حکومت را تضعیف کرده مردم را بسیج می‌کنند.

تحولات پس از پیروزی انقلاب نیز بسیار تعیین کننده است. نیروهای انقلابی که تا دیروز در سقوط حکومت متحد بودند، به‌محض کسب قدرت دچار اختلاف می‌شوند، و گرایش‌های مختلف از هم فاصله می‌گیرند و حتی رودرروی یکدیگر قرار می‌گیرند. تمام انقلاب‌های تاریخ سه جریان سیاسی، یعنی محافظه‌کاران، میان‌روها، و رادیکال‌ها را به اشکال گوناگون به ثمر رسانده‌اند. در فرانسه ۱۸۴۸ لیبرال - دموکرات‌ها به رهبری لامارتین، سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب به رهبری لویی بلان، و انقلابیون رادیکال به رهبری آگوست بلانکی حضور فعالی داشتند. در انقلاب‌های روسیه شاهد بلشویک‌های رادیکال و منشویک‌های اصلاح‌طلب بودند، در انقلاب ۱۹۱۸ آلمان اسپارتاکیست‌های

رادیکال، و سوسیال دموکرات‌های ملی‌گرا و ... در انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، گرایش‌ات چپ، لیبرال و مذهبی حضور داشتند پس از انقلاب همه گرایش‌ات با تهاجم وحشیانه مذهب‌بین قرار گرفتند و سرکوب شدند.

انقلاب سیاسی - اجتماعی، مورد نظر مارکس و سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، عظیم‌ترین نوع انقلاب است که علاوه بر ساختارهای سیاسی، تغییر روابط تولیدی و طبقاتی و گذار از یک شکل‌بندی اجتماعی به شکل‌بندی والاتر را که نهایتاً سوسیالیسم است، در بر دارد. این انقلابی است درازمدت که به‌قول خود مارکس «مبتنی بر جنبش مستقل و خودآگاه اکثریت عظیم» است.

به این ترتیب، انقلاب از فرانسه آغاز و کشور های متعددی را دربرگرفت نتیجه نارضائی وسیع از حاکمیت، فقر، گرانی، بیکاری، استثمار شدید کارگران، سرکوب جنبش‌های اجتماعی و نیروهای مخالف، مهم‌ترین عوامل موثر بوده‌اند. هر کدام از انقلاب‌ها به نوبه خود در تغییر دادن سرنوشت زندگی انسان‌ها تأثیرگذار بودند. انقلاب‌های سیاسی که به تغییر سیستم‌های حکومتی منجر شده‌اند از جمله معروف‌ترین و تأثیر گذارترین انقلاب‌ها در جهان بوده‌اند.

هر کدام از سایر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جهان مانند بهار عربی، وال استریت را اشغال کنید، خیزش دی ماه ایران، جنبش جلیقه زردها و... حتی اگر شکست هم خورده باشند اما تجارب آن‌ها برای تحولات آتی بسیار ارزنده اند و به‌نوعی تمرینی برای انقلاب سیاسی - اجتماعی محسوب می‌شوند

جمعه دهم اسفند ۱۳۹۷ - اول مارچ ۲۰۱۹